

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه ۵

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» [۱]

مقدمه

بحث ما در این روزها در این مجلس نورانی، در رابطه با خطبه فدکیه حضرت زهرا علیها السلام بود. عرض شد که در این اثر گرانشنگ و ارزشمند، حضرت با استناد به آیات قرآن، استدلال هایی را بیان فرموده اند و به مسئله ولایت، امامت و انحراف هایی که در جامعه آن روز پیش آمده، اشاره کرده اند.

حضرت زهرا در همه زندگی اش با قرآن مأنوس بود در حدی که یکی از وصیت هایش این بود که یا علی! وقتی مرا به خاک می سپاری برایم قرآن بخوان! [۲]

اکنون بررسی آیاتی را که حضرت در این خطبه، به کار گرفته اند پی می گیریم.

تفسیر آیه ۵۰ سوره مائده

امروز به آیه ای از قرآن اشاره می کنم که آن را حضرت زهرا در مسجد در مقابل زن و مردی که در یک جَوّ خاصی آمده بودند، قرائت فرمودند: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» [۳] معنای آیه این است که ای مردم! آیا شما براساس احکام جاهلیت حکم می کنید؟ ببینید عزیزان! کلمه جاهلیت از جهل در مقابل علم گرفته شده است. جاهلیت به چه می گویند؟ آقایان مورّخی مثل آقای دکتر «جواد علی» کتابی دارد به نام «المفصل فی التاریخ العرب» ایشان در این کتاب ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال قبل از اسلام را جاهلیت می نامد.

قبل از اسلام ویژگی هایی در جامعه رواج داشت و مردم اعتقاداتی نیز داشتند. اساس و هسته این اعتقاد «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» [۴] بود. بدین معنی که قیامتی در کار نیست و ما به دنیا می آییم و از دنیا می رویم، سرشت روزگار این طور مقدر شده است. عقیده عده ای از آنها بت پرستی بود و خرافات عجیبی در جامعه پیش از اسلام وجود داشت که هنوز متأسفانه در جوامع گاهی دیده می شود که همان ها حاکمیت دارد. به طور مثال آن ها وقتی می خواستند باران ببارد، چوبی را به دنبال گاو می بستند و آن را آتش می زدند و حیوان نعره می زد و فرار می کرد، وقتی حیوان می دوید آتش جرقه می زد؛ آن ها می گفتند این نعره و جرقه را ما به فال نیک می گیریم که باران می آید.

کارهای نیکی که انجام می دادند و نوع قربانی ها و نوع برخوردهایشان خرافاتی بود بالاخره از نظر اعتقادی این طور بودند.

از نظر رسوم و عادت، رفتارهای غلطی در بینشان رایج بود. تعصبات عجیبی داشتند؛ مثلاً می گفتند: بهترین داماد قبر است و وقتی دختر را دفن می کنی این بهتر از آن است که بزرگش کنی و به شوهر بدهی! اینکه بهترین داماد قبر است ضرب المثل بود در میان اعراب جاهلی. نگاهشان به زن کاملاً منفی بود، نه حق رأی برای او قائل بود، نه در آمار آنها را جزء زندگان به شمار می آوردند، نه علم به آنها یاد می دادند و نه تعداد زوجات حد و اندازه داشت.

ویژگی های چهارگانه جاهلیت

قرآن به چهار ویژگی در فضای زندگی جاهلی اشاره دارد، یکی «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ تعصب های جاهلی است و دیگری «ظَنُّ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ گمان های جاهلی و سوم «فَحْكَمُ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ احکام جاهلی و در نهایت «تَبَرُّجُ الْجَاهِلِيَّةِ» است. بنابراین، چهار مرتبه در قرآن پیشوند لفظ جاهلیت آمده است. من این چهار کاربرد قرآنی را برایتان معنا می کنم و بعد خواهم گفت که چرا حضرت زهرا این آیه را انتخاب کرد و آن را آن روز در میان گذاشت.

یکی از ویژگی های جاهلیت به تعبیر قرآن «تعصب» است. «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ [۵] «حمیه» به معنای تعصب جاهلی است. عرب را بر غیر عرب ترجیح می دادند؛ همشهری را بر غیر همشهری ترجیح می دادند. البته باید بدانیم که عیبی ندارد کسی همسرش را دوست داشته باشد، و یا هم وطنش را دوست داشته باشد. تعصب جاهلی این طور نبود. از امام سجاد علیه السلام روایت داریم که تعصب این است که کسی آدم های بد شهرش را بر آدم های خوب شهرهای دیگر ترجیح دهد. [۶]

به فلانی رأی می دهم چون ملیت و نژادش از ماست این تعصب می شود: یعنی اینکه انسان بی مبنا و بدون دلیل عقلانی از چیزی دفاع کند. مثلاً بگویند چون بابای من این را گفته درست است. در مجمع البیان آمده است که برخی از پدران دست بچه هایشان را می گرفتند و پیش نوح پیغمبر علیه السلام می آوردند؛ به بچه هایشان می گفتند وصیت می کنم به حرف های این آدمی که می بینید گوش فرا ندهید او آدم خطرناکی است. باید دانست که این تعصب است.

«اسعد بن زراره» به مکه آمد تا طواف کند، به او می گفتند: پنبه در میان گوش هایت بگذار تا حرف های پیغمبر را نشنوی! نوح پیغمبر سخن می گفت «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ»؛ انگشتانشان را می

گذاشتند در گوش هایشان که حرف های او را نشنوند، «اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ» [۷]؛ روی صورتشان پارچه می کشیدند تا نوح را نبینند.

نفی تعصب

در صدر اسلام کسانی را داشتیم که این تعصب را شکستند؛ مثل «زید بن حارثه»، او سال ها خدمت پیغمبر خدا بود - غلام حضرت خدیجه بود - روزی بابا و عمویش که مشرک بودند آمدند خدمت پیغمبر و گفتند: یا رسول الله! ما مدتی این بچه را گم کرده بودیم و دنبالش می گشتیم، فکر کردیم که از بین رفته است، حالا که فهمیدیم خدمت شماست، اجازه بدهید او را ببریم. حضرت فرمود: عیب ندارد، اختیار با خودش است. زید با اینکه از هشت سالگی پیش خدیجه کبری و پیغمبر بزرگ شده بود پس از مقداری تأمل عرضه داشت: من از پیغمبر خدا چیزهایی دیده ام که نمی توانم رهایش کنم. پدر زید به او گفت: اگر با ما نیایی اعلام می کنم که بچه من نیستی، اعلام نفی ولد می کنم، زید از فرمان پدر سرباز زد و پدر زید اعلام کرد که او از من نیست. پیغمبر هم بلافاصله اعلان کرد، زید غصه نخورد من بابایت [۸] هستم. با وجود اینکه قرآن تأکید دارد پیغمبر بابای کسی نیست. زید با پیامبر بود تا اینکه در جنگ موته به شهادت رسید تنها شهید موته زید بن حارثه است. [۹]

«عروه بن مسعود» که از مشرکین طائف بود، از طائف آمد و مسلمان شد. گفت: بت پرستان اشتباه می کنند، چرا با پیغمبر مخالفت می کنند. اتفاقاً قبیله اش سرش ریختند و ان قدر او را زدند تا شهید شد. رسول خدا فرمود: مثل عروه، مثل مؤمن آل یاسین است که مردم او را کشتند. [۱۰] وقتی می فرمود «اتبعوا»، مردم! حرف پیغمبر را گوش دهید «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ»، [۱۱] مردم ریختند او را زدند و کشتند و به سخنش نیز گوش نکردند.

در تاریخ افرادی داشتیم که تعصب را شکستند، ولی اینها استثناء هستند. پدر و چهار تا برادران «ابان بن سعید» مشرک بودند و در جنگ بدر با پیغمبر جنگیدند که دو تا از برادرانش در این جنگ کشته شدند؛ اما خودش تصمیم گرفت تا راجع به اسلام تحقیق کند، از راهبی هم سؤال کرد، گفت: یک کسی بین ما آمده و می گوید: من پیغمبرم. ویژگی هایش نیز این است. راهب گفت: این هایی که تو می گویی نشان می دهد که همان پیغمبر آخرالزمان است. قرآن می فرماید: یهودی ها پیغمبر را می شناختند، پیغمبر گرامی اسلام همان است که در تورات و انجیل به مردم وعده داده شده بود. ابان آمد و مسلمان شد، پیغمبر هم او را به عنوان استاندار بحرین گماشت.

بعد از رحلت پیغمبر، یکی از کسانی که در مقابل سقیفه ایستاد ابان بن سعید بود. او با خلیفه اول بیعت نکرد و از امیرالمؤمنین علیه السلام تا آخر دفاع کرد.[۱۲]

نخستین ویژگی تعصب ناپسند

جامعه جاهلی جامعه ای است که تعصب بی خود دارد. آدمی باید نسبت به دین، حجاب و عفافش تعصب داشته باشد؛ اما تعصب های نادرست و ناروا مثل اینکه بابام مشرک است، بنابراین من هم می خواهم مشرک باشم، برادرم مال فلان قبیله است، من هم می خواهم به قبیله او رأی بدهم، این کار در بینش دینی طبق آیه ۲۶ سوره فتح، حمیت جاهلی است.

بدحجابی و تعصب

دومین اخلاق جاهلی طبق آیه ۳۳ سوره احزاب «تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»، زن ها در دوران جاهلیت روسری را طور خاصی روی سرشان می انداختند، طوری که روسری پشت گوش می رفت و سینه ها و گردن پیدا می شد، لذا حجاب زن ها در جاهلیت به همین میزان بوده است. قرآن اسم این رفتار زنانه را «تبرج جاهلیت» گذاشته است. تبرج به معنای بروز و آرایش است. کتاب خدا می فرماید: زن های پیغمبر! زن های مسلمان! شما مثل زن های دوران جاهلیت بیرون نیاید «لَا تَبَرَّجْنَ» جاهای خاص بدنتان را نشان ندهید و خود را در دهن مردها نیندازید، مثل زن های جاهلیت که سینه و گلویشان را مردها می دیدند. اسلام سفارش دارد که «خمار» استفاده کنید. خمار؛ روسری بلندی است که روی سینه، گردن و دست ها را می گیرد. و «جلباب» استفاده کنید؛ جلباب لباس بلندی است که تمام بدن را می پوشاند.

حضرت زهرا علیها السلام پیش از اینکه به مسجد بیاید این دو را پوشید. در تاریخ دارد که «لَا تَتَّخِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَاسْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا» [۱۳] این روسری های کوچک به تعبیر قرآن مال جاهلیت پیش از اسلام است که برای بروز دادن خودشان، زن ها آن را روی سر می انداختند تا زمینه فحشا، زنا، گول زدن مردها را فراهم آورند.

تعصب پسندیده

اما تعصب پسندیده؛ دوست داشتن امام و دین پسندیده است. امام صادق علیه السلام از جایی می گذشت دید مردی روی زمین افتاده و ناله می زند. امام به یکی از اصحاب فرمود: برو بین چه شده است. او آمد و دید فردی که روی زمین افتاده تشنه و گرسنه است. آمد عرضه داشت: یابن رسول الله! از گرسنگی و تشنگی دارد می نالد، اما من او را می شناسم او یهودی است؛ بیاید

برویم. امام صادق علیه السلام عرضه داشت: «أَوَلَمْ يَكُنْ إِنْسَانًا؟» مگر انسان نیست، یهودی باشد؛ این چه حرفی است که تو می زنی. امام بلافاصله فرمود آب و غذا برایش ببرید. [۱۴]

اینجا جای تعصب نیست، اینکه چون یهودی است آب و غذا به او نمی رسانم این درست نیست. ظله بنی ساعده، مُعَلَّى بن خُنَيس می گوید: گفتم آقا! اینها که شیعه نیستند و اصلاً شما را قبول ندارند. امام فرمودند: من نان می برم چون او زن و بچه دارد.

لذا اسلام حسابی را روی انسانیت انسان ها باز کرده است و یک حساب دیگری هم روی مذهب دارد. اما در ابتدا نگاه نمی کند که این یهودی است یا مسلمان چون دارد می میرد و تشنه است باید به آنها آب داد «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» [۱۵] و «وَلَا تَبْرَأَنَّ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى».

سوء ظن و بیزگی دیگر جاهلیت

درباره ظن و گمان جاهلی، قرآن می فرماید: گمان جاهلی نداشته باشید. آیه در حال و هوای «أَحَدٌ» نازل شده است. بعضی ها گمان می برند «يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» [۱۶] ظن جاهلیت، یعنی اینکه انسان نسبت به دیگران بدگمان باشد. در جنگ احد به ظاهر مسلمانان شکست خوردند، ولی چون خدا با آن ها بود پیروز خواهند شد. [۱۷] پیامبر در صلح حدیبیه می فرمود: درست است که نگذاشته اند ما به مکه برویم؛ ولی در آینده می رویم و پیروزی با ماست، اما منافقین گمان بد می ورزیدند. این را گمان جاهلیت می گویند. لذا اسلام می گوید گمان اسلامی این است که تا می توانی کار مردم را حمل بر صحت کن. کسی نباید به پیغمبر گمان بد بورزد، حتی به مردم عادی می فرماید: «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ» [۱۸] تا می توانی کار مردم را حمل بر صحت کن.

احکام جاهلیت

اما چهارمین موردی که حضرت زهرا در خطبه فدک آیه اش را بر زبان جاری کرده است. روزهای قبل گفتم، استشادهای قرآن حضرت زهرا خود به صورت مستقل موضوع یک رساله تحقیقی است. زیرا در آن بیش از ۲۰ آیه و نیز حدود ۴۰ مورد از حرف های حضرت اقتباس از قرآن است. به هر حال اگر محقق، دانشجو و یا محصلی روی آن کار کند، جا دارد. اینکه بیاید دیدگاه های قرآنی حضرت زهرا را استخراج کند؛ چرا حضرت این آیات را ذکر کرده است و چرا آیات مشابه آن را ذکر نکرده است.

براساس این آیه، حضرت می خواهد بگوید ای کسانی که در مسجد جمع شده اید، و کسانی که علی را کنار زدید، براساس جاهلیت قبل از اسلام دارید حکم می کنید.

مگر جاهلیت قبل از اسلام چه می کردند؟ در تاریخ دارد که احکام جاهلی قبل از اسلام سیار بوده است؛ بدین معنی که مثلاً وقتی فردی کشته می شد نگاه می کردند که آیا او از یک قبیله مهمی است یا نه؟ اگر از قبیله مهمی بود قاتلش را قصاص می کردند؛ اما اگر مقتول یک آدم ضعیفی بود قاتلش را قصاص نمی کردند. حکم ها را روی افراد می گذاشتند نه روی یک قانون کلی. شأن دیه ثابت نبود فرمانده و سرباز دیه اش با هم فرق می کرد. رئیس قبیله با کارگر عادی دیه اش فرق می کرد. بنابراین احکام جاهلی با نوع افراد متفاوت می شد. اگر یک کسی از دنیا می رفت ارث را برادری که زورش بیشتر بود می برد و به پسر دیگرش ارث نمی رسید. در قرآن آمده است: «لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» [۱۹]؛ در قصاص حیات وجود دارد. اگر سرتیپ سربازش را عمداً بکشد، او باید اعدام گردد خواه سرتیپ باشد یا رئیس کارخانه فرق نمی کند باید اعدامش کرد؛ «الْحُرُّ بِالْحُرِّ» [۲۰] قصاص، آدم مقابل آدم است. یک انسان چه بچه پنج - شش ساله چه مرد هفتاد - هشتاد ساله، چه مسئول باشد و چه رعیت فرق نمی کند دیه اش ثابت است.

حال حضرت زهرا به کسانی که در سقیفه اند می فرماید: شما به حکم جاهلیت برگشتید، می گوئید ما از علی علیه السلام به این دلیل و به فلان توجیه خوشمان نمی آید، پس با یکی دیگر بیعت می کنیم! ما احساس می کردیم فدک یک جای پر درآمدی است و الان هم حکومت نیاز به مال دارد حالا آن را می گیریم. این منطق و حکم جاهلیت است «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ» [۲۱] شما مثل جاهلیت دارید حکم می کنید. خودتان نشستید و دوختید و بریدید که «النُّبُوَّةُ وَالْإِمَامَةُ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي بَيْتٍ وَاحِدَةٍ»؛ نمی شود پیغمبری و امامت از یک خانواده باشد.

نمی شود امیرالمؤمنین خلیفه باشد زیرا سنش کم است، نمی شود فدک مال زهرا باشد زیرا او یک نفر است و جامعه بیشتر است. ما می دانیم مالک تو هستی؛ ولی ما تصمیم گرفتیم آن را بگیریم این حکم جاهلیت است و اسلام آن را اجازه نمی دهد.

پیغمبر خدا در جنگ خیبر به چوپان یهودی فرمود: می خواهی مسلمان شوی، مسلمان شو؛ ولی این گوسفندان امانت است، برو آنها را به یهودی صاحب مال بده. درست است که ما در خیبر داریم با یهودی ها می جنگیم؛ اما گوسفندان امانت است و آنها را تصاحب نمی کنیم، برو گوسفندان را به صاحب آنها برگردان و بعد بیا. [۲۲]

حضرت رسول، کلید خانه کعبه را به عثمان بن طلحه برگرداند و فرمود: تو کلیددار خانه خدایی، و کلیدداری را در قانون دینی برای او بیان می کند.

خدایا! به همه ما توفیق شناخت فاطمه و گام برداشتن در مسیرش را عنایت بفرما!

روضه

«السَّلامُ عَلَیکَ یا فاطمة الزهراء، یا بنت رسول الله، یا قرّة عین النبی المصطفی.»

بنابر نقل هفتاد و پنج روز مثل چنین روزی، ما بین نماز مغرب و عشاء زهرای مرضیه جان به جان آفرین تسلیم کرد. در حالی که قرآن می خواند و زبانش به ذکر و ثناء مشغول بود. مرحوم حاج شیخ عباس تعبیرش این است: بعد از نماز مغرب زهرای مرضیه در چنین روزی به شهادت رسید.

لذا اگر روایت اول فاطمیه درست باشد، امشب شب دفن زهرای مرضیه علیها السلام است. خطبه ۲۲ نهج البلاغه در بیان این مصیبت است. وقتی بدن را امشب برداشتند، کجا به خاک سپردند؟ نمی دانم در خانه، مسجد و یا بقیع، اما امیرالمؤمنین علیه السلام تنها آمد عزیزش را در میان خاک نهد، خیلی بر آقا سخت گذشت. زهرایی که همه جا یار و همدمش بود، مخصوصاً که می بیند در دفاع از علی به شهادت رسید. در این دفاع بازویش متورم شد. لذا امشب وقتی آمد زهرایش را ب خاک بسپارد، صدا زد: یا رسول الله، خودت کمکم کن. خدا! خودت کمکم کن. من چگونه این گُلم را میان خاک بگذارم. «اللَّهُمَّ إِنَّهَا أُمْتُکَ»؛ خدایا! این زهرای توست «وَبِنْتُ رَسُولِکَ»؛ و دختر پیغمبر توست «اللَّهُمَّ وَاجْمَعْ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَبِيهَا» [۲۳] خدایا! امشب مهمان توست، شب اول قبر اوست.

زهرایش را میان خاک گذاشت، یک وقت رو کرد به قبر رسول الله: «السَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِکَ النَّازِلَةِ فِی جَوَارِکَ» [۲۴] یا رسول الله! بلند شو بین علی تنها مانده است. «أَمَّا حُزْنِی فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَیْلِی فَمُسَهَّدٌ»، فاطمه جان! دیگر خواب ندارم، دیگر حزنم تمام شدنی نیست. «لَوْ لَا غَلْبَةُ الْمُسْتَوِلِّینَ عَلَیْنَا لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ» لذا اگر نبود حرف و سخن و خطر دشمن، دیگر از کنار قبرت نمی رفتم و همین جا می ماندم و مقیم می شدم. یا رسول الله! یادت است که شب عروسی دست زهرا را در دستم گذاشتی فرمودی این امانت من است.

یا رسول الله! هنگامی که جان می دادی دوباره این جمله را تأکید کردی علی جان! فاطمه امانت است «یا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ اسْتَرْجَعْتَ الْوَدِيعَةَ»، من امانت را برگرداندم. [۲۵]

یا امیرالمؤمنین روحی فداک آسمان را دفن کردی زیر خاک

نماز و قرآن خواند، بعد هم خم شد صورتش را روی خاک قبر زهرا گذاشت.

خیز و از داغ غم رهایم کن خیز و باز ابن عم صدایم کن

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.» [۲۶]

-
- [۱]. توبه، ۱۱۹.
- [۲]. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۷.
- [۳]. مائده، ۵۰.
- [۴]. جاثیه، ۲۴.
- [۵]. فتح، ۲۶.
- [۶]. عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَصَبِيَّةِ فَقَالَ الْعَصَبِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شِرَكَاءَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخَرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُجِبُّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعَيِّنَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ (كافی، ج ۲، ص ۳۰۸).
- [۷]. نوح، ۷.
- [۸]. یعنی فرزند خوانده پیامبر.
- [۹]. منتهی الامال، ص ۱۷۰.
- [۱۰]. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۷۶.
- [۱۱]. یس، ۲۰ و ۲۱.
- [۱۲]. پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۶.
- [۱۳]. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۱۶؛ احتجاج، ج ۱، ص ۹۷.
- [۱۴]. پند تاریخ، ج ۴، ص ۱۱۱؛ به نقل از فروع کافی، ج ۴، ص ۹.
- [۱۵]. فتح، ۲۶.
- [۱۶]. آل عمران، ۱۵۴.
- [۱۷]. آل عمران، ۱۵۴.
- [۱۸]. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۵۵.
- [۱۹]. بقره، ۱۷۹.
- [۲۰]. بقره، ۱۷۹.
- [۲۱]. مائده، ۵۰.
- [۲۲]. هزار و یک حکایت اخلاقی، ص ۳۲۶.
- [۲۳]. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۹۹؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۹.
- [۲۴]. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۰؛ بیت الاحزان، ص ۲۵۴.
- [۲۵]. کافی، ج ۱، ص ۴۵۸؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۳؛ منتهی الامال، ص ۱۹۵ - ۱۹۴.
- [۲۶]. شعراء، ۲۲۷.